

خورشید خانواده اسکورتا

لوران گوده
ترجمه پرویز شهدی



کتاب پارسه

Gaude, Laurent

سرشناسه: گوده، لوران، ۱۲۷۹م.

عنوان و نام پدیدآور: خورشید خانواده اسکورتا/ لوران گوده؛ ترجمه پرویز شهدی.

مشخصات نشر: تهران، نگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه، ۱۳۹۱.

مشخصات ظاهری: ۲۶۲ ص.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۷۳۳-۹۵-۲

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا.

یادداشت: عنوان اصلی: La soleil des scorta= the house of scorta, 2005

عنوان دیگر: آفتاب خانواده اسکورتا. آفتاب اسکورتا

موضوع: داستان‌های فرانسوی - قرن ۲۰ م.

شناسه افزوده: شهدی، پرویز، ۱۳۱۵-، مترجم

رده‌بندی کنگره: PQ ۲۶۷۹ / ۴۵۷۱۳۹

رده‌بندی دیویی: ۸۲۲/۹۲

شماره کتابشناسی ملی: ۳۷-۹۵۴۲



کتاب پارسه

■ خورشید خانواده اسکورتا

لوران گوده	ترجمه پرویز شهدی
ویرایش و تولید:	کارگاه ویرایش نگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه
حروف چینی و آماده‌سازی: آتلیه کتاب پارسه	سمانه حسن‌زاده
طراحی و گرافیک:	پرویز بیانی
نوبت و شمارگان: چاپ اول ۱۳۹۲، ۱۱۰۰ نسخه	قیمت: ۹۸۰۰ تومان

© حق چاپ محفوظ است.

بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه

● تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، خیابان شهدای ژاندارمری شرقی، پلاک ۷۴.

طبقه دوم، تلفن، ۶۶۴۷۷۴۰۵ ●

● www.parsehbook.com / info@parsehbook.com ●



لوران گوده
♦ (متولد ۱۹۷۲)

نویسنده فرانسوی.

از دیگر آثار او:

فریادها، مرگ شاه سونگور، الدورادو

بی شائبه که مثل زمین هاشان در عین بی حاصلی، و آب وهواشان در عین داغی وسوزندگی، مهمان نواز و گشاده رویند.

گوده در کتابی کوتاه سرگذشت چند نسل از دودمانی را تعریف می کند که پس مصیبت ها دیده و رنج ها کشیده اند، در عین شرارت و تندخویی، شرافتمند، زحمت کش و یار و یاور هم بوده اند. گوده می توانست تاریخچه زندگی این خانواده را در چندین جلد بنویسد، اما او شیفته ایجاز است. به بیان آنچه مهم و ضروری است بسنده می کند و از ذکر جزئیات می پرهیزد.

فصل اول

سنگ های داغ سرنوشت

گرمای خورشید انگار داشت زمین را می ترکاند. کوچک ترین نسیمی برگ های درختان زیتون را نمی جنباند. همه چیز بی حرکت بود. رایحه تپه ها محو شده بود. سنگ از حرارت به تاله درآمده بود. ماه اوت با گرمای کشنده اش برکوه های «گارگانو» سنگینی می کرد، درست مانند اربابی قدرتمند و مطمئن به خود. نمی شد باور کرد روزی در این سرزمین باران باریده باشد. آدم از خودش می پرسید پس این کشتزارها و زیتونستان ها با چه آبی آبیاری می شوند. نمی شد قبول کرد انسان یا حیوان یا گیاهی بتواند زیر این آسمان خشک بی ثمر چیزی برای خوردن پیدا کند. ساعت دو بعد از ظهر بود و زمین محکوم به سوختن.

روی جاده پرگرد و خاک، الاغی به کندی حرکت می کرد. با رضا و تسلیم هر پیچ جاده را می پیمود. هیچ چیز او را از سماجش دور راه رفتن باز نمی داشت. نه هوای تفته ای که تنفس می کرد، و نه سنگ های نوک تیزی که سم هایش را می آزد. هم چنان جلو می رفت و مردی که سوارش بود، انگار سایه ای بود محکوم به مجازاتی ازلی. مرد هیچ تکانی نمی خورد. گیج و منگ از گرمای هوا، الاغ را به حال خود رها کرده بود تا راه را طی کند و او را

کند. لوچیانو تکان نمی خورد. انگار منتظر حرکتی، علامتی، اخم کردنی از سوی زن بود. هم چنان منتظر ماند. در این انتظار بدنش سفت و سخت شد. به خودش گفت: «اگر زن بخواهد در را ببندد، یا کوچک ترین قدمی برای عقب نشستن بردارد، رویش می پریم؛ در را به زور باز می کنم و می روم تو.» با چشم هایش داشت زن را می خورد. منتظر کوچک ترین نشانه یا حرکتی بود که این سکوت را بشکند. دوباره به خودش گفت: «او خوشگل تر از آن است که در عالم خیال تصور می کردم. امروز به خاطر هیچ و پوچ نخواهم مرد.» زن اندام مناسبی داشت و این موضوع خشونت و حشانه ای را در او برمی انگیزخت. زن چیزی نمی گفت. می گذاشت گذشته در ذهنش جان بگیرد و به سطح بیاید. مردی را که در برابرش ایستاده بود باز شناخته بود. حضورش در این جا و در آستانه خانه اش معمایی بود که حتی تلاشی برای حل آن نمی کرد. فقط اجازه می داد گذشته دوباره همه وجودش را تسخیر کند. لوچیانو ماسکالزونه؛ خودش بود بعد از پانزده سال. سرپایش را نه با تنفر و نه با عشق برانداز می کرد. طوری نگاهش می کرد که انگار چشم در چشم سرنوشتش دوخته است. از هم اکنون به او تعلق داشت؛ مبارزه ای در کار نبود؛ مال او بود. چون پس از گذشت پانزده سال برگشته و در خانه اش رازده بود، هیچ اهمیتی نداشت از او چه می خواست؛ هر چه می طلبید بی مضایقه در اختیارش می گذاشت. آن جا، در آستانه خانه اش، حاضر بود به همه چیز تن در دهد.

زن برای پایان دادن به این سکوت و سکون، دستگیره در را رها کرد. همین حرکت ساده کفایت کرد تا لوچیانو از حالت انتظاری که داشت بیرون بیاید. اکنون روی چهره زن می خواند که آن جا ایستاده؛ ترسی از او ندارد و اجازه می دهد هر کاری دلش می خواهد بکند. لوچیانو با گام هایی سبک. انگار می خواست هیچ رایحه ای از خودش در فضا باقی نگذارد. وارد